

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological	مسائل ایدئولوژیک
-------------	------------------

فرستنده: درویش وردک

۳۰ سپتمبر ۲۰۱۵

عرفان چیست؟ عارف کیست؟

قسمت سوم

حکمای حکمت الهی را عقیده بر اینست که با استدلال و منطق هیچوقت نمی توان جلال و جبروت حق را درک نمود، باز به قول مولانا:

اندرین ره گر خرد ره بین بدی فخر رازی راز دار دین بدی

و نتیجه میگیرند که برای تابش انوار حق در قلب باید به غیر علم ظاهر توسل جست، و از ماسوی الله برید و بحق پیوست، مولانا در دیوان کبیر در غزلی چنین بیان می دارد.

ایمان بر کفر توای شاه چه کس باشد سیمرغ فلک پیمای پیش تو مگس باشد
آب حیوان ایمان خاک سیاهی کفران بر آتش تو هر دو ماننده خس باشد
جان راصفت ایمان شدوین جان به نفس جان شد دل غرقه عمان شد چه جای نفس باشد
شب کفر و چراغ ایمان خورشید چو شد رخشان با کفر بگفت ایمان رفتیم که بس باشد
اینمان گودت پیش آ و آن کفر گود پس رو چو شمع منت جان شدنی پیش و نه پس باشد

جای تردید نیست که عرفا متابعت شریعت را رکن اساسی و وسیله رسیدن به هدف می دانند، و اگر به متن کتاب حاضر توجه شود معلوم می شود که حضرت شیخ عبدالقادر (رضی الله تعالی عنه) در تمام مواضع و پندهای خود همواره بر پیروی کامل از کتاب و سنت تأکید دارد، و درویش و صوفی را خارج از محدوده این دوشیزگی نمی شمارد.

مولانا جلال الدین در مقدمه دفتر پنج مثنوی تعبیری زیبا دارد که برای آگاهی بیشتر ذیلاً نقل می شود:

شریعت همچون علم کیمیا آموختن است، از استاد یا از کتاب، و طریقت استعمال کردن داروها و مس راکیمیا مالیدن، و حقیقت زرشدن مس، کیمیا دانان به علم کیمیا شادند که مابین علم رامی دانیم، و عمل کنندگان به عمل کیمیا شادند که ماز شدیم و از عمل کیمیا آزاد شدیم، (عتقاء الله) ایم، (کل حزب بما لیدهم فرحون).

یا مثال شریعت همچون علم طب آموختن است، و طریقت پرهیز کردن به موجب طب، و داروها خوردن، و حقیقت یافتن ابدی، و از آن هر دو فارغ شدن، چون آدمی از این حیات میرد شریعت و طریقت از او منقطع شود و حقیقت ماند. حقیقت اگر دارد نعره می زند که «يَا أَيُّهَا قَوْمِي يَعْملُونَ بِمَا عَفَرَلِي رَبِّي» و اگر ندار نعره می زند که «يَا أَيُّهَا قَوْمِي لَمْ أَوْتِ كِتَابِيَهُ وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهُ، يَا أَيُّهَا كَانَتْ الْقَاضِيَهُ مَا أَعْنَى عَنِّي مَالِيَهُ، هَلْكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهُ»، شریعت علم است، طریقت عمل است و حقیقت «الْوُصُولُ إِلَى اللَّهِ»، «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو الْإِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا».

روشن شد که درمکتب عرفان، شریعت بنیان و اساس و چراغ روشنگر طریق است، که بدون این چراغ درفضای ظلمانی نمی توان راهی یافت. این که از افواه عوام و بد اندیشان گاهی شنیده می شود که می گویند شریعت و طریقت مخالف یک دیگراند، سخنی است بی اساس که هیچ گونه تأویلی برای آن نمی شود کرد، و همانگونه که از بزرگان و سران این قوم نقل کردیم، طریقت بدون اتکاء بر شریعت پوچ و بی معنی خواهد بود. و طریقتی به حقیقت منجر می گردد که با پیروی درست از شریعت پایه گذاری شده باشد، و شاهین طریقت زمانی می تواند درفضای قدس حقیقت پرواز کند که بادوبال کتاب و سنت به پرواز درآید و لا غیر. و این اطاعت و پیروی رابا عشق و محبت که بهره دل است می توان انجام داد، اینک ببینیم عشق و محبت الهی چیست؟

تصوف و عرفان مذهب عشق و محبت است، و عشق از جمله احوال است یعنی بالذات از مواهب الهی است نه از مکاسب بشری، حافظ(رضی الله تعالی عنه) در موارد متعدد اشارات فراوان به این موضوع دارد:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تاسعداتی ببری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

ایکه از دفتر عقل آیت عشق آموزی ترسم این نکته به تحقیق ندانی دانست

سخن عشق نه آنست که آید به زبان ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت

هر آنکسی که درین حلقه نیست زنده به عشق براو نمرده به فتوای من نماز کنید

خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق تیره آندل که در او شمع محبت نبود

راهی است راه عشق که هیچش کناره نیست آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست

باز بگوئیم و دوباره و چندباره تکرار نمائیم، که این عشق و محبت، این سوز و گداز، این راز و نیاز، همه و همه باید منبعث از شریعت باشد، و بدانیم آنچه که عشق و محبت رابه حقیقت، و سوز و گداز، و راز نیاز رابه سرمنزل مقصود می رساند همانا اطاعت و پیروی کامل از قرآن و سنت است. دلی صیقل می یابد که با انوار تابناک قرآن روشن شده باشد، عملی به مرحله قبول حق می رسد که بر مبنای سنت رسول الله(صلی الله علیه و آله وسلم) باشد، لذا به این نتیجه می رسیم که: عارف، صوفی، درویش، عرفان، تصوف و درویشی، همه یعنی اطاعت از شریعت، یعنی پیروی از کتاب و سنت، بادل آگاهی، بانور معرفت، و به حقیقت زیستن و از خود بریدن، از خود فانی شدن و به حق زنده بودن را عرفا با عبارت «مت بالاراده تحئی بالطبیعة» تعبیر می کنند، و این معنی با ثروت و مال ارتباطی ندارد، درحالی که صاحب مال باید مالک مال باشد نه مملوک و اسیر و برده مال، پس عارف نه مالک جان است و نه برده مال و در مقام فنا مسلوب الاختیار است. بنا بقول مولانا جلال الدین:

چیست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و فرزند وزن

مال را گر بهر دنی باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است آب در بیرون کشتی پستی است

نکته دیگری قابل ذکر است، آن مجاهدت بانفس، و آن را رام و اسیر خود گردانیدن است همانگونه که حضرت شیخ (رضی الله تعالی عنه) در تمام مجالس بدنی نکته اشاره کرده اند، این بنیان و آغاز کار سالک و عارف است.

شیخ ابوسعید ابوالخیر (رحمة الله علیه) در تفسیر آیه «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ» می گوید: تابه نفس خویش کافر نگردی، بخدای خویش مؤمن نمی شوی، طاغوت هر کس نفس اوست.

و نیز گفته است: «این است و بس و این بر ناخنی توان نوشت که: «أُدْبِحِ النَّفْسَ وَالْأَفْلا تَشْتَعِلْ بِثَرَمَاتِ الصُّوفِيَّةِ» و همچنین می فرماید: مسلمانی گردن نهادن بود حکمهای ازلی را «الاسلام ان يموت عنك نفسك»، صاحب اسرار توحید- محمد بن منور- نوشته است که: «شیخ ماروزی در میان سخن روی به یکی کرده به او گفت: که: همه وحشتها از نفس است، اگر تو ابروانکشی او ترا بکشد، اگر تو او را قهر نکنی او ترا مقهور و مغلوب خویش کند».

نتیجه می گیریم که مکتب عرفان بر مبنای پیروی شریعت، مبارزه بانفس، از خود گذشتن، فتوت و جوانمردی داشتن، ایثار و گذشت، و بالاخره عشق و محبت پایه گذاری شده است، پس لازم است کسانی که در این جاده پر خوف و هراس قدم می گذارند. ابتداء خود را از رذایل و آلودگیهای نفسانی پاک کنند، با اطاعت کامل از کتاب و سنت، با عشق و شوق وافر، راهروان این راه را همراهی نمایند تابه سر منزل مقصود برسند، وگرنه با ظاهر آراستن و گفتار وقیل و قال بدانند که ره به جایی نخواهند برد.

امید است که سالکان و دوستان این طریقه با عنایت کامل به این مختصر در مقام سنجش خود باموازین شریعت و آدابی که بیان شد برآیند، و آن راه را برگزینند که به کوی دوست منتهی می گردد، و در غیر اینصورت باید گفت:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو میروی به ترکستان است

امید است که این خدمت ناچیز که صرفاً برای رضای خدای عزوجل انجام شده، در پیشگاه قدسش مورد قبول واقع شود و ارباب فضل و بصیرت نیز به دیده رضا بدان بنگرند.

در خاتمه به نام برگ سبز تحفه درویش، غزلی از خود را تقدیم خوانندگان محترم می نماید:

«رمز بیخودی»

تارموز عاشقی راجزء وکل آموختم	من ز بلبل ناله از سودای گل آموختم
سینه چاکی دره خوبان ز گل آموختم	سوزدل از شمع و نومیدی ز بلبل در حزان
کشف اسرار حقیقت راز مل آموختم	قیل و قال مدرسه نگشود بابی بهر من
صبغة الله راز فیض وحی قل آموختم	جامه را تطهیر کردم در میان خم هو
وزدم ایاک نعبد راه پل آموختم	رنگ بی رنگی گرفتم من ز رنگ بیخودی
همچو یوسف صبر بر زنجیر و غل آموختم	تا اسیر عشق بیچون شد دلم در سجن غم
تا که رمز بیخودی از عقل کل آموختم	سوختم پروانه سان در بزم جانان مهدوی

در پایان این مقال لازم می دانم که از فرزند عزیزم، آقای حمید مهدوی، که در باز نویسی این کتاب بنده را یاری کرده است، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری کرده و برایش از پیشگاه قدس الهی سعادت و توفیق دوجاهانی مسئلت نمایم.

والسلام علی من اتبع الهدی

به تاریخ ۱۰/۷/۱۳۶۹ محمد جعفر مهدوی